شبی پر مخاطره با «سلطان زیرخاکی»، «ساقی شش نخود» و «پرنده های بهشتی»

حمله شبانه به گنج

صدیقی

شب ها برخی فرصت طلبان بیدارند و تیشه بر می دارند و دل تپه ها و زمین ها را به خاطر طمع و کسب مال هنگفت و بادآورده مثل زیرخاکی می شکافند. برخی شب ها کلنگ شان دل کوه را می شکافد و سکوت شب را می شکند تا راه صد ساله را یک شبه طی کنند اما اغلب آن چه گیرشان می آید دستبند قانون است که بر دستان شان نقش می بندد و کاخ خیالی آرزوهای شان پشت میله های زندان فرو می ریزد.

شاید بعضی از ما کنجکاو شده باشیم که چطور حفاران غیرمجاز به این کار غیرقانونی دست می زنند و آثار تاریخی پیشینیان ما را به یغما می برند. به واسطه فردی به بهانه تلافی ورشکستگی در کاسبی قبلی با یک گروه ناشناس حفار غیرمجاز همراه می شوم و در سیاهی شب به دل کوه می زنم تا با چند و چون کار آشنا شوم.

القاب عجیب و غریب

عصر یک روز تابستانی در یک محله حاشیه شهر حضور می یابیم. باد داغ از هر سو به ما هجوم می آورد و بعد از انتظار نه چندان طولانی چند تن از حفاران غریبه و ناشناس سر قرار حاضر می شوند و بعد از خوش و بش راهی مکان مدنظر یا به گفته حفاران قانون گریز راهی «بهشت» می شویم. بهشت از آن لحاظ که اگر سکه یا شیء قیمتی یافت شود با پول آن برای خودمان بهشت بسازیم اما این خیالی بیش نیست. حفاران هر کدام القاب عجیب و غریبی به جای نام واقعی برای خود برگزیده اند، یکی خود را «سلطان زیرخاکی»، دیگری «ساقی شش نخود» و آن یکی «چاه کنی به شرط کلنگ» می نامد و ۲ نفر هم خود را «پرنده های بهشتی» می نامند!

وقتی با تعجب به حرف های آن ها گوش می کنم همراهم می گوید: پرنده های بهشتی یعنی این که همیشه خبر خوش و پر و پیمان دارند و برای شخص دنیا را بهشت می کنند. بعد از شنیدن القاب حفاران زیرخاکی یکی از آن ها که خود را شجاع و کاربلد می داند از فتوحاتش در استان های هم جوار چنان با شور و شوق تعریف می کند که گویا سلطان حفاران در ایران است! یکی از همراهان و به عبارتی دستیار او زیر لب غرولندکنان می گوید: «باز این سلطان خالی بند، حرف هاش شروع شد. هر کس اون رو نشناسه فکر می کنه سلطان خرید و فروش زیرخاکی در خاورمیانه است!» بقیه اعضا هم نیشخندی می زنند. آماده حرکت می شویم که ناگهان یک خودروی چراغ گردان از راه می رسد.

اعضای گروه به خصوص سلطان شجاع و پر مدعا با دیدن خودروی چراغ گردان به خیال این که پلیس است و ماجرا لو رفته در هم می پیچند و از دیوار زمین خالی کنار کوچه بالا می روند. بعد از کمی سکوت وحشتناک و دلهره آور که نفس ها در سینه ها حبس شده است همه چیز نمایان و خودروی حمل زباله از ما دور می شود.

سلطان شجاع که تا قبل از آن از سر نترس خود تعریف می کرد با لکنت زبان برای طبیعی جلوه دادن ماجرای فرارش می گوید: «بچه ها خواستم فقط شما رو امتحان کنم وگرنه تا حالا با اتفاقات ترسناک زیادی رو به رو شده ام که گفتن اش مو رو به تن تون سیخ می کنه». یکی از همراهان جوابش را با طنازی می دهد و می گوید: «تو که راست می گی پینوکیوی من!»

اعضای گروه برای لحظاتی از خنده دل پیچه می گیرند و بعد از آن حرکت به سمت یکی از نقاط شمالی آغاز می شود.

> خودرو را به دلیل ناهموار بودن مسیر در گوشه ای از کوه پارک می کند و با برداشتن ادوات کار حفاری به سمت محل مورد نظر که از قبل شناسایی شده بود، رفتیم

کلنگ به دست ها

خودرو یک جیپ قدیمی است که در مسیر سنگلاخ تکان های مداومی می خورد. هر کدام از اعضای گروه، برای گنج خیالی نقشه ای دارند؛ یکی می خواهد برای نامزدش سرویس طلا بگیرد و دیگری قصد سفر به جزایر هاوایی را دارد و بقیه نیز دست و پا کردن یک زندگی شیک و بی دردسر را در ذهن خود می پرورانند. سکوت معناداری در بین افراد حاکم است و هر لحظه بر تاریکی شب افزوده می شود تا جایی که چشم جایی را نمی بیند و فقط راه بلد جاده است که در دل تاریکی به مسیر خود ادامه می دهد. خودرو را به دلیل ناهموار بودن مسیر در گوشه ای از کوه پارک می کند و با برداشتن ادوات کار حفاری به سمت محل مورد نظر که از قبل شناسایی شده بود، رفتیم. به دلیل تاریکی هوا، برخی افراد چند بار پای شان گیر می کند و روی خاک و خاشاک می افتند اما به امید روزهای خوش دردشان را خیلی زود فراموش می کنند و به راه خود ادامه می دهند.

بعد از پیمایش حدود یک ساعت و گذشتن از چاله و گودال های زیادی بنا به تشخیص سرگروه در گوشه ای توقف می کنیم. حفاران بی قرارند و به خیال خودشان تا خوشبختی و رسیدن به آرزوی شان چند قدم بیشتر فاصله ندارند. از شوق زیاد یکی از اعضای گروه کلنگ را برمی دارد و بدون توجه به اطراف در تاریکی آن را بر زمین می کوبد، راهنمای گروه شانس می آورد که به ساق پایش برخورد نمی کند. برای لحظاتی بگو مگو بین آن دو شکل می گیرد که با دخالت سایر افراد بحث پایان می یابد.

صدای خوشبختی

یکی از اعضای گروه مدام نقشه را بررسی می کند و به اپراتور گنج یاب فرمان می دهد که فقط مسیری را که او نشان می دهد با دستگاه بررسی کند تا جای گنج خیالی پیدا شود. سکوت بیابان را فرا گرفته و هر از گاهی فقط صدای حیواناتی از قبیل شغال می آید و اعضا که احساس شان با ترس و شوق در هم آمیخته شده است منتظر دستور به اصطلاح سلطان زیرخاکی می مانند تا کار را شروع کنند.

اپراتور گنج یاب دستگاه را می چرخاند و صدای کم و زیاد ناشی از تشعشعات فلزها به گوش می رسد و همچنان نفس ها در سینه حبس شده و همه منتظر آژیر گیج کننده دستگاه هستند تا گُل از گُل شان بشکفد. ناگهان صدایی که منتظر شنیدنش بودند، به گوش می رسد و همه از شادی به هوا می پرند و چند لگد نثار هم می کنند و کسی از درد شکایتی نمی کند چون گویا خوشبختی آن ها را فرا خوانده است. یکی بیل به دست، دیگری کلنگ به دست و یکی هم با کمک نور گوشی تلفن همراه مشغول به کار می شود. گرد و خاک ناشی از کنده کاری فضایی غبارآلود را ایجاد می کند اما هیچ کدام شکایتی ندارند و سخت مشغول کنده کاری می شوند.

وقتی عمق چاله از یک متر بیشتر می شود، نفس ها در سینه حبس می شود چون آژیر دستگاه تندتر می زند و حفاران غیرقانونی بی قرارتر می شوند تا به گنج خیالی خود برسند و به قول خودشان سری در میان سرها درآورند.

ناگهان نوک کلنگ یکی از حفاران سهل انگار و عجول به سردیگری که به داخل چاله خم شده است، می خورد و آه و ناله اش به آسمان بلند و خون از سرش جاری می شود. بدون این که درگیری ایجاد شود اعضای گروه مصدوم را بیرون می کشند و بعد از پانسمان یک نفر دیگر جای او را می گیرد تا بعداً حساب خاطی کف دستش گذاشته شود.

تبدیل امید به یأس

لا به لای کلنگ هایی که بر زمین فرود می آید ناگهان سر کلنگ یکی از حفاران به چیزی گیر می کند و اعضا که به خیال خود کلنگ به خمره سکه ها گیر کرده از خوشحالی چنان به وجد می آیند که قصد فرود آوردن بیل و کلنگ بر سر یکدیگر را دارند.

رئیس گروه آن ها را به خویشتن داری و سکوت وا می دارد تا مشکل دیگری پیش نیاید. شب به نیمه نزدیک شده و رئیس گروه محل گیرکردن سر کلنگ را بررسی می کند تا ببیند ماجرا از چه قرار است که ناگهان برق از سر همه می پرد و امیدها به یأس تبدیل می شود؛ خمره طلا و سکه یک قوطی رب کهنه از کار در می آید! افراد برای لحظاتی از فرط خستگی خود را در گوشه ای روی خاک رها می کنند و از بد اقبالی شان محکم بر سر خود می کوبند و شکایت می کنند.

باد گرد و خاک را در هوا پخش می کند و بر سر اعضای گروه حفاران قانون گریز می ریزد و کسی حرفی برای گفتن ندارد. بزرگ تر گروه افراد را به آرامش دعوت می کند و دوباره از اپراتور دستگاه فلز یاب می خواهد گوشه دیگر را چک کند تا کنده کاری ادامه یابد.

ناگهان نوری کم سو از دور نمایان و به گروه نزدیک می شود.

از ترس شناسایی شدن دست و پای شان را گم می کنند و هر کدام در گوشه ای، پشت سنگ و خار و خاشاک پنهان می شوند تا ماجرا به خیر بگذرد. نفس ها با نزدیک شدن نور چراغ قوه در سینه ها حبس می شود تا جایی که صدای ضربان قلب افراد شنیده می شود. آهسته نور نزدیک و از فاصله نسبتاً کمی دور می شود؛ گویا یکی از چوپانان منطقه در حال جست و جوی میش گم شده اش است و خطر لو رفتن از بیخ گوش شان می گذرد.

آسمان صاف و پر از ستاره های درخشان است و حفاران هر لحظه آرزو می کنند که سقف خانه شان با پیدا شدن زیرخاکی ستاره باران شود. شب از نیمه می گذرد و اعضای گروه حفاران غیرمجاز همچنان امیدوار یکی پس از دیگری دل کوه را می شکافند تا به نیت شوم شان برسند اما کلنگ شان هر از گاهی به جای خمره طلا به سنگ برخورد می کند و آه و ناله شان به آسمان بلند می شود.

بعد از ساعت ها تلاش و حفاری دلهره آور و طاقت فرسا فقط تعدادی قوطی و فلز کهنه نصیب حفاران می شود و رفته رفته خشم جای لبخند را می گیرد و حوصله شان سر می رود.

اعضای گروه هر بار با یک تلنگر و متلک از کوره در می روند و به جان هم می افتند اما با دخالت رئیس گروه، جدال ها به پایان می رسد.

زوزه شغال ها هر بار سکوت کوه را می شکند و حفاران با ناامیدی به جان یک نقطه دیگر می افتند تا شاید گنجی از دل آن بیرون آورند و به آرزوهای دور و درازشان جامه عمل بپوشانند اما آن چه بعد از هر بار تلاش گیرشان می آید خستگی و سرخوردگی است.

دریافت پول نجومی

وقتی بعد از ساعت ها سکوت و دیدن کار بی نتیجه حفاران از راه بلد سوال می کنم مگر نقشه دقیق نداشتید و محل را از قبل شناسایی نکرده بودید که این چنین تیرتان به سنگ خورد؟ او پاسخ می دهد: «خودم بارها محل رو چک کردم و یک نفر دیگه به من اطمینان داد و نقشه رو در قبال دریافت پول نجومی در اختیارمون گذاشت اما نمی دونم چرا هر بار تیرمون به سنگ می خوره و انگار اشتباهی به محل اومدیم».

بعد از شنیدن حرف های بی نتیجه رئیس گروه یکی از حفاران با تندی جواب او را می دهد و می گوید: «آخه تا کی می خوای خالی ببندی؟ تا حالا چند بار در این کار موفق بودی که این دومیش باشه؟» وقتی از یکی از حفاران سوال می کنم که مگر تا حالا موفق به پیدا کردن زیرخاکی نشده اید؟ او با ناامیدی و افسوس جواب می دهد: «نه بابا زیرخاکی کجا بود؟ هر بار فریب این رئیس خالی بندمون رو خوردیم و پول مون به باد رفت و از طرفی تنها چیزی که گیرمون اومده سرشکستگی و خوردن گرد و خاک بوده».

عقربه های ساعت به تندی می گذرند و آسمان رو به روشنایی می رود، اعضای گروه قبل از طلوع صبح با ناامیدی از کوه پایین می آیند که به خاطر خستگی و تاریکی پای شان گیر می کند و چند متری غلت می زنند و آه و نفرین شان بلند می شود. بعد از پیمایش این مسیر خسته کننده و دلهره آور از کوه پایین می آییم.

ناگهان با صحنه عجیب دیگری مواجه می شویم؛ شکسته شدن شیشه خودرو و به سرقت رفتن ضبط آن، این ماجرا بدجور صاحب خودرو را عصبانی می کند تا جایی که سرش را به داشبورد می کوبد.

یکی از افراد گروه با لحن طنزآمیزی می گوید: «سر رئیس در حفاری از دست بیل و کلنگ سالم مونده بود که داشبورد اون رو شکست». اعضای گروه با شنیدن این جملات از شدت خشم و خستگی لبخند تلخی بر چهره شان نقش می بندد و خودرو به راه می افتد.

بر عکس مسیر رفت این بار چهره ها در مسیر برگشت مثل لشکر شکست خورده در هم فرو رفته و لباس ها پر از خاک و خار است و کسی نای حرف زدن ندارد، فقط سکوت حاکم است. بعد از پیمایش چند ساعته به محل اول مان برمی گردیم و با همراهم از آن ها خداحافظی می کنیم، آن ها در تاریکی کوچه ناپدید می شوند.

بوکسور های استان در راه رقابت های ارتش های جهان

رئیس هیئت بوکس خراسان شمالی:
بوکسورهای خراسان شمالی ۵۰ درصد ترکیب تیم ملی بوکس نیروهای مسلح را تشکیل می دهند

وحدانی

رئیس هیئت بوکس خراسان شمالی از حضور بوکسورهای استان در تیم ملی بوکس نیروهای مسلح که به رقابت های ارتش های جهان در روسیه اعزام می شوند خبر داد و یادآور شد که ۵۰ درصد ترکیب این تیم را بوکسورهای خراسان شمالی تشکیل داده اند.

به گفته «محمدرضا محمدخانی» ۵ ملی پوش نیروهای مسلح از خراسان شمالی ۵۰ درصد اعضای تیم ملی را تشکیل می دهند.

به گفته وی، «محمد نورانی»، «محمد وحدانی» و «شایان سید نظری» از بجنورد و «امین صحرایی» و «اشکان گرمابی» از شیروان بوکسورهای هم استانی تیم ملی بوکس نیروهای مسلح را تشکیل می دهند.وی از پیگیری های هیئت برای کسب مجوز و حضور بوکسورهادر اردوهای انتخابی تیم ملی خبر داد که توانست زمینه را برای حضور آن ها فراهم کند و بتوانند به تیم ملی راه پیدا کنند.

فعالیت ۸ سالن بوکس در استان

«محمدخانی» با تاکید بر این که ۸ سالن بوکس در استان فعالیت و از مهم ترین رویکرد های هیئت استان توسعه زیرساخت های این ورزش است، می گوید: از مهم ترین اهداف هیئت، مهیا کردن زیرساخت های این ورزش بود که محقق شده است.

توانمندی بالای بوکسور های استان

وی توانمندی بوکسورهای استان را بالا ارزیابی می کند و می افزاید: خوشبختانه در تمامی مسابقات و تورنمنت های کشوری، بوکسور های استان خوش درخشیدند و صاحب مدال شدند که ثابت می کند این استان از داشتن ورزشکاران شاخص و توانمند بهره مند است و باید زمینه رشد آن ها فراهم شود.وی بها دادن به مربیان، حمایت هیئت از مربیان و ورزشکاران، توسعه زیرساخت ها، ایجاد انگیزه در ورزشکاران مستعد و تسهیل در مراحل اعزام بوکسورها را از مهم ترین عوامل رشد این ورزش بیان می کند.

به گفته وی، در ۴ سال گذشته بوکسورهای استان در نهایت با تک برد رقابت ها را واگذار می کردند و به استان برمی گشتند این در حالی است در سال های اخیر بوکسور های استان از مدعیان کشور محسوب می شوند که حرف برای گفتن دارند.

وی با بیان این که در رده های سنی جوانان و امید، استعدادهای بوکس استان صاحب جایگاه هستند و در رده سنی بزرگسالان هم مشکلی نداریم، خاطرنشان می کند: از دیگر اهداف اصلی هیئت، پشتوانه سازی در رده سنی نونهالان زیر ۸،۷ و ۱۲ سال بیان می کند.